

اشهاد در نکاح و طلاق از نگاه فقه اهل بیت علیهم السلام و فقه حنفیه

□ سید علی موسوی *

چکیده

نوشتار پیش رو به بررسی حکم اشهاد در نکاح و طلاق از نگاه فقه اهل بیت علیهم السلام و فقه احناف می پردازد. مسئله عقد نکاح یکی از مباحث مهم فقه اسلامی است و یکی از مسائل اختلافی بین فقه اهل بیت علیهم السلام و فقه احناف حکم اشهاد در نکاح و طلاق است. از نگاه فقه شیعه اشهاد در نکاح شرط نیست ولی از نگاه فقه احناف عقد نکاح نیاز به اشهاد دارد. در بحث طلاق مسئله برعکس است یعنی از نگاه فقه امامیه اشهاد شرط بوده و بدون اشهاد طلاق واقع نمی شود ولی طبق فقه احناف اشهاد در طلاق لازم نبوده و بدون آن نیز طلاق واقع می شود.

کلیدواژه

نکاح، طلاق، اشهاد، شرائط شاهد، فقه اهل بیت علیهم السلام، فقه حنفیه.

* دانشجوی دکتری فقه مقارن مجتمع عالی فقه جامعة المصطفی ﷺ العالمية.

مقدمه

قبل از ورود به بحث اصلی، شناخت اجزای اصلی و ضروری موضوع لازم است لذا قبل از طرح هر مطلبی باید به شناسایی مفهوم نکاح، شهادت پرداخته شود.

نکاح

نکاح در لغت

اهل لغت در معنای نکاح می‌نویسند: نکاح در لغت به معنای ازدواج کردن است. اگر کسی با زنی ازدواج کند گفته می‌شود فلانی نکاح کرد. ازهری می‌گوید: اصل نکاح در کلام عرب به معنای وطی است، و گفته شده که برای تزویج هم به کار می‌رود زیرا تزویج سبب جواز وطی می‌شود. جوهری می‌گوید: نکاح به معنای وطی است و گاهی به معنای عقد می‌آید. (ابن منظور، لسان العرب ۱۴۰۸ق: ۲۷۹/۱۴-۲۸۰؛ احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۱۴۰۴ق: ۴۷۵/۵)

راغب می‌گوید: نکاح در اصل به معنای عقد است و سپس در معنای جماع استعمال شده است. و ممکن نیست در اصل به معنای جماع باشد سپس به معنای عقد استعمال شود زیرا بخاطر قباحت ذکر صریح آن؛ تمام اسمای جماع بصورت کنایه ذکر شده است. (راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن مع ملاحظات العاملی، ۷۲۲)

نکح ینکح نکحاً: به معنای بضع است و به معنای تزویج نیز آمده است. زن ناکح یعنی زنی که دارای زوج است. (فراهیدی، ترتیب کتاب العین، ۱۴۱۴ق: ۸۲۶)

«نکاح در لغت حقیقتاً به معنای وطی است. پس لازم است که در عرف شرع هم حقیقت در وطی باشد؛ زیرا اصل عدم انتقال لغت از معنای خود به معنای دیگر است». (زرکشی، خبایا الزوايا، ۱۹۹۶م: ۳۱۷/۲؛ ماوردی، الحاوی الکبیر، ۱۴۱۹ق: ۴۳۲/۱۵)

«نکاح در لغت به معنای «ضم» است و معنی «ضم» در وطی تحقق می‌یابد نه در عقد. پس نکاح در حقیقت به معنای وطی است.» (فخر رازی، مفاتیح الغیب: ۱۹۸۱م، ۱/۱۴۰۰)

با توجه به مطالبی که اهل لغت در معنای نکاح بیان کرده‌اند به دست می‌آید که نکاح در لغت

هم بمعنای عقد آمده و هم به بمعنای وطی آمده است. یعنی از نظر لغوی در معنای نکاح اختلاف وجود دارد. برخی از اهل لغت معنای وطی را بیان کرده‌اند در حال که طبق نظر راغب اصفهانی معنای نکاح نمی‌تواند به معنای وطی بوده و بعد در معنای عقد استعمال شود.

نکاح در اصطلاح فقهی

فقهاء در تعریف نکاح به همان معنای لغوی اکتفا نموده و تعریف مستقلی برای نکاح بیان نکرده‌اند.

علامه حلی می‌نویسد: از نظر حقیقت شرعیه لفظ نکاح به معنای عقد است و آن عقد لفظی است که باعث مالک شدن برای وطی می‌شود. و مجاز شرعی در وطی است. و گفته شده که لفظ نکاح به معنای وطی فقط در یک جای قرآن آمده است. (احزاب/۴۹) و گفته شده که حقیقت در وطی است زیرا این معنا حقیقت لغوی است و اصل عدم نقل است. (حلی، ایضاح الفوائد، ۱۳۸۹ق: ۲/۳)

بحرانی نیز نکاح را از نظر لغت و عرف شرع به معنای وطی و به معنای عقد دانسته است. «هیچ گونه اشکال و خلاقی نیست که لفظ نکاح گاهی بر وطی اطلاق می‌شود و گاهی از نظر عرفی و شرعی فقط بر عقد اطلاق می‌شود.» (بحرانی، الحقائق الناظرة، ۱۴۰۷ق: ۱۸/۲۳)

محقق نجفی در تعریف نکاح می‌نویسد: قول مشهور این است که از نظر لغت نکاح بر وطی اطلاق می‌شود همان طور که مشهور این است که از نظر شرع نکاح به معنای عقد است. (نجفی، جواهر الکلام ۱۳۶۲ش: ۶/۲۹).

ان قدامه می‌گوید: نکاح در شرع به معنای عقد تزویج است. (ابنی قدامه، المغنی و الشرح الکبیر، ۱۴۰۴ق: ۳۳۳/۷)

در اصطلاح اهل شرع نکاح عقدی است که شارع آن را وضع کرده تا از روی قصد و اراده؛ افاده ملک استمتاع از زن برای مرد باشد. (بدران، احکام الزواج والطلاق فی الاسلام، ۱۹۶۱م: ۱۸)

نکاح شرعا متضمن اباحه وطی است با لفظ نکاح یا تزویج یا ترجمه آن، و عرب آن را

در معنای عقد و وطی هر دو بکار می‌برند. اگر بگویند که فلان شخص با فلان زن نکاح کرده یا با دختر یا خواهر فلانی نکاح کرده، در اینجا به معنای عقد است اما اگر بگویند فلانی با زن خود یا زوجه خود نکاح کرده اینجا به معنای وطی و جماع است. (شرینی، مغنی المحتاج الی معرفه معانی الفاظ المنهاج، ۱۳۷۷ق: ۱۲۳/۳)

«نکاح عقدی است که افاده ملک متعه می‌کند قصد، یعنی برای مرد جائز است که از زن استمتاع کند، و برای نکاح مانع شرعی نیز نداشته باشد و همراه با قصد مستقیم صورت گیرد.» (زحیلی، الفقه الاسلامی و ادلته، ۱۴۱۸ق: ۹ و ۶۵۱۴)

اشهاد

اشهاد و شهادت در لغت

اشهاد مصدر باب افعال است و در لغت به دو معنی آمده است. در لسان العرب آمده است: اشهاد مصدر است از اشهد، و به دو معنی بکار می‌رود.

۱- احضار کردن، شخصی را فراخواندن که ناظر بر کاری باشد مثلاً گفته می‌شود ناظر بر نکاح و عقد ازدواج من باش، یا مرا حاضرکن تا من ناظر باشم.

۲- شخصی را بر امری شاهد گرفتن، گفته می‌شود مثلاً فلانی را شاهد گرفتم پس او شهادت داد، یعنی او شاهد واقع شد. (ابن منظور، لسان العرب ۱۹۸۰م: ۲۲۳/۷)

شهیدثانی در مسالک می‌فرماید: شهادت در معنی لغوی آن به اخبار یقینی اطلاق می‌شود. (عاملی، مسالک الافهام، ۱۴۱۳ق: ۱۴/۱۵۳)

ابن منظور در بیان معنای شهادت چنین می‌نویسد: مراد از شهادت؛ خبر قاطع است. و در اصل بر حضور و علم و اعلام دلالت دارد. (ابن منظور، همان، ۲۳۹/۳)

شهادت در اصطلاح فقهی

شهادت نزد امامیه

شهیدثانی در تعریف شهادت می‌نویسد: خبر دادن از حق ثابتی، برای شخص دیگری به

اشهاد در نکاح و طلاق از نگاه فقه اهل بیت علیهم السلام و فقه حنفیه □ ۱۴۱

شرطی که خبردهنده قاضی یا حاکم نباشد. زیرا در این صورت حکم محسوب است نه شهادت. (عاملی، همان، ۱۴/۱۵۳)

شهادت نزد احناف

شهادت، خبر دادن از چیزی که دیده و مشاهده کرده، نه بر حسب تخمین و گمان. (ابن نجیم، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، ۱۹۹۳م: ۷/۵۶) خبر مبتنی بر صدق است برای اثبات کردن یک حقی بالفظ اشهد در مجلس قضا. (ابن عابدین، حاشیه رد المحتارفی شرح تنویر الابصار، ۱۹۹۴م: ۵/۴۶۱؛ سرخسی، المبسوط، ۱۹۹۳م: ۱۱/۱۶)

طلاق

طلاق در لغت

طلاق از نظر لغوی مصدر طلق طلوفا و طلاقا است. یعنی از قید و مثل آن رهایی یافتن. شتر را از پابندش آزاد کردم یعنی او را رها کردم به چراگاه یا غیر آن بردم» (زمخشری، اساس البلاغة، ۱۴۰۲ق: ۲۸۳؛ ابراهیم انیس و آخرون، المعجم الوسيط، ۱۳۹۲ق: ۲/۵۶۳)،

راغب اصفهانی در معنای طلاق علاوه بر معنای فوق می نویسد: «... و از مصادیق این معنی طلاق زن است که به صورت استعاره ای بیان شده است، مثل این که بگویند راهش را باز گذاشتم، و آن زن را هم طالق گویند یعنی باز شده از قید و بند نکاح رها شده» (راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، ۱۳۶۳ش: ۲/۶۸۴)

«طلاق در لغت به معنای برچیدن قید حسی و معنوی است. و بر باز کردن پابند شتر نیز اطلاق می شود... طلاق و اطلاق در لغت برای باز کردن گره حسی و معنوی استعمال می شود. اما در عرف اطلاق را بر باز کردن گره حسی اطلاق و استعمال می کند و طلاق را بر برچیدن قید معنوی استخدام می کند» (خلاف، احکام الاحوال الاشخصیه، ۱۴۱۰ق: ۱۲۸)

طلاق در اصطلاح فقهی

طلاق در شرع به ازاله گره نکاح گفته می شود. (سیوری، کنز العرفان، ۱۳۹۳ش: ۶۹۳)

طلاق در اصطلاح فقه اسلامی : عبارت است از زائل کردن قید ازدواج بالفظ مخصوص.
(نجفی، بی تا، ۳/۲)

فقه‌های احناف و دیگر مذاهب عامه طلاق را چنین تعریف کرده‌اند: «طلاق به معنای رفع و گسستن پیوند نکاح است بالفظ مخصوص در حال و آینده» (ابن عابدین، حاشیه رد المحتار علی الدر المختار، ۱۳۸۶ ش: ۲۲۶/۳) «گسستن پیوند نکاح» (ابنی قدامه، المغنی و الشرح الکبیر؛ ۱۴۰۴ ق: ۲۳۴/۸) «طلاق گسستن پیوند ازدواج است» (ابن همام، فتح القدیر، ۱۳۱۵ ق: ۳۴۶/۹) «طلاق به معنای رفع قیدی است که شرعا با نکاح ثابت شده است.» (نسفی، کنزالدقائق، ۲۶۹) «از نظر شرعی مراد از طلاق گسستن عقد نکاح است با لفظ طلاق و مانند آن» (شرینی، مغنی المحتاج الی معرفة معانی الفاظ المنهاج، ۱۳۷۷ ق: ۲۷۹/۳)

عدالت

عدالت در لغت

عدالت در لغت بمعنای گوناگونی آمده است. «حد متوسط میان افراط و تفریط در قوای درونی، دادکردن، دادگر بودن، انصاف داشتن، دادگری و عدالت اجتماعی عدالتی است که همه افراد جامعه از آن برخوردار باشند» (معین، فرهنگ معین ۱۳۶۲: ۲۲۷۹/۲) «به تساوی تقسیم کردن» (المنجد، ماده عدل)

راغب می‌گوید: «عدالت و معادله دارای معنای مساوات و برابری است و در مقایسه میان اشیا به کار می‌رود، پس عدل، تقسیم نمودن به طور مساوی است، رعایت برابری در پاداش و کیفر دادن به دیگران، اگر عمل نیک است پاداش و اگر بد است است کیفر داده شود» (راغب اصفهانی، المفردات الفاظ القرآن ۱۳۶۲: ۳۲۵)

عدالت در اصطلاح فقهی

در فقه عدالت را تعریف کرده‌اند به: ملکه و نیرویی که سبب شود انسان واجبات را انجام داده و محرمات را ترک کند. اسلام برای ترویج این صفت، آن در مهم‌ترین مناصب اجتماعی شرط و

لازم دانسته است موارد مانند رهبری جامعه اسلامی، مرجعی دینی، قضاوت، شهادت، امام جماعت و... (سلطانی، تکامل در پرتو اخلاق: ۲۱۲-۲۱۱)

شهیدثانی در بیان معنای عدالت می‌نویسد: «مراد از عدالت این است که شخص از اسباب فسق و فجور سالم

باشد که انجام دادن گناهان کبیره یا اصرار بر گناهان صغیره اسباب فسق‌اند. و از چیزهایی که مروت انسان را از بین می‌برد باید دور باشد. مراد از مروت متصف بودن یا شدن به چیزهایی است که مزین شدن به آنها نیکو شمرده می‌شود از حیث زمان و مکان و شان شخص.» (عاملی، الرعایه لحال البدایه فی علم الدرایه، ۱۴۲۳ق: ۱۱۱)

دبوسی در تقویم الادله در بیان معنای عدالت می‌نویسد: «عدالت به معنای استقامت است. طریق عادل یعنی طریق مستقیم. عدل عاملین یعنی کسی که سیرتش بر استقامت باشد بدون اینکه از راه انصاف و حق انحراف پیدا کند. (دبوسی حنفی، تقویم الادله، ۱۴۲۶: ۱۹۹) در تفسیر روح البیان در تعریف عدالت آمده. «عدالت عبارت است از اجتناب از گناهان کبیره و عدم اصرار بر گناهان صغیره، و غالب شدن نیکی‌ها بر بدی‌ها. و ارتکاب گناه صغیره بدون اصرار بر آن، ضرری به عدالت نمی‌زند (حق‌ی برسوی، روح البیان، ۳۰/۱۰)

سیوطی می‌گوید: «عدل در مسلمانان به معنای این است که کسی از او کار بدی ندیده باشد» (سیوطی، الدر المنثور، ۱۴۱۴ق: ۸/۱۹۴)

اشهاد در نکاح

دیدگاه فقه اهل بیت (ع) نسبت به اشهاد در نکاح

از نگاه فقه شیعی اشهاد در نکاح نه شرط است و نه واجب بلکه یکی از مستحبات نکاح است. در ذیل به بیان ادله دیدگاه فقه شیعی خواهیم پرداخت.

ادله قرآنی

فقه‌های شیعه برای عدم شرطیت اشهاد در نکاح به اطلاق آیات قرآن تمسک کرده‌اند. به این

بیان که در آیات قرآن نه صراحتاً و نه به صورت اشاره، از شرطیت اشهاد در نکاح سخن به میان نیامده و هیچ اشاره‌ای به لزوم اشهاد در نکاح نشده است. در آیات مانند «فانکحوا ما طاب لکم من النساء» (نساء/۳) «وانکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امآئکم» (نور/۳۲) و... که احکام نکاح بیان شده در هیچ کدام اشهاد در نکاح لازم و شرط دانسته نشده است. اگر اشهاد لازم و از شرط نکاح بود حتماً ذکر می‌شد.

ادله روایی

محمد بن فضیل از موسی بن جعفر علیه السلام - نقل کرده که به ابویوسف فرمود: دین براساس قیاس تو و قیاس اصحاب تو نیست. خداوند در کتاب خود امر کرده هنگام طلاق دو شاهد بگیرد و شاهدین باید عادل باشند ولی در امر نکاح شهود را لازم ندانسته است. شما در جای که دوشاهد نیاز ندارد، به ضرورت شهادت قائل شدید اما در موردی که شاهد لازم است، آنجا شاهد را لازم نمی‌دانید^۱ (حرعاملی، وسائل الشیعة، ۱۴۰۹: ۲۹/۲۲)

زراره می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سوال شد که بدون شهود عقد کرده است. امام فرمود: اشکالی ندارد. شهود در تزویج فقط بخاطر ولداست. اگر ولد نباشد اشکالی ندارد.^۲ (کلینی، الکافی ۱۴۰۷ق: ۳۸۷/۵؛ طوسی، تهذیب ۱۴۰۷: ۲۴۹/۷)

از امام در مورد مردی که بدون بینة ازدواج کرده سوال شد. امام فرمود: مشکلی نیست.^۳ (کلینی، همان ۱۴۰۷ق: ۳۸۷/۵)

مسلم بن بشیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مردی که بدون شهود ازدواج کرده سوال کردم. امام فرمود: بین او و خدایش مشکلی نیست. مگر اینکه سلطان جائری او را دستگیر کند.^۴ (صدوق، من لایحضره الفقیه ۱۴۱۳ق: ۳۹۶/۳)

جحش بن ریاب از بنی اسد نقل می‌کند: امیمه از پیامبر اکرم دختر عبدالمطلب را خواستگاری کرد و پیامبر او را به عقد امیمه در آورد و شاهد نگرفت. (طوسی، الخلاف ۱۴۱۷ق: ۲۶۳/۴)

فقهایی امامیه با استناد به مستندات فوق بالاتفاق قائلند که اشهاد در نکاح شرط نبوده بلکه از

آداب و مستحبات نکاح است و عقدی که بدون شهود صورت گیرد درست است. در ادامه با ذکر گفتار چند تن از فقهای فقه اهل بیت بحث را خاتمه خواهیم داد.

شیخ صدوق می نویسد: تزویج بدون شهود جایز است، و کراهت نکاح بدون شهود به خاطر عقوبت سلطان جائز است. (صدوق، الهدایه ۱۴۱۸ق، ۲۵۹).

سیدمرتضی می نویسد: چیزی که گمان می شود که فقط امامیه به آن معتقد است و بخاطر این کار برآنان خرده گرفته می شود: این قول است که شهادت در نکاح شرط نیست و داود ظاهری نیز در این حکم با ما موافق است. (سید مرتضی، الانتصار ۱۴۱۵ق: ۲۸۱)

همو در ناصریات می نویسد: طبق نظراصحاب ما شهادت در صحت نکاح شرط نیست. و عقد نکاح بدون شهادت منعقد می شود؛ اگرچه شهادت افضل و بهتر است. (سید مرتضی، مسائل الناصریات ۱۴۱۷ق: ۳۱۹)

شیخ طوسی صریحا بیان می کند: «در صحت نکاح نیازی به شهود نیست» (طوسی، الخلاف ۱۴۱۷ق: ۲۶۱/۴)

ابن ادریس تصریح به استحباب اشهاد کرده می نویسد: اعلام و اشهاد و خطبه در نکاح مستحب است. (ابن ادریس، السرائر، ۶۰۳/۲)

محقق بحرانی می نویسد: اشهاد و اعلام از مستحبات نکاح است. و مشهور بین اصحاب ما این است که اشهاد در نکاح دائم استحباب دارد و سنت موکده است، و شرط صحت عقد نیست. (بحرانی، الحدائق الناظره ۱۴۰۷ق: ۳۳/۲۳)

صاحب جواهر نیز می نویسد: «اشهاد در نکاح دائم مستحب است بلکه ترک آن مکروه است (نجفی، جواهرالکلام ۱۳۶۲ش: ۳۹/۲۹)

دیدگاه فقه حنفی نسبت به اشهاد در نکاح

فرق اصلی بین شیعه و دیگر مذاهب اسلامی بخصوص مذهب احناف مسئله نکاح این است که احناف در نکاح اشهاد را لازم می دانند ولی شیعه اشهاد را لازم ندانسته بلکه از مستحبات نکاح به شمار می آورد. احناف در بحث طلاق اشهاد را لازم و شرط ندانسته ولی در نکاح آن را

لازم و شرط دانسته و بدون اشهاد نکاح را صحیح نمی‌دانند. این رأی تقریباً در مذهب احناف اجماعی است.

مرغینانی از علمای احناف چنین می‌گوید: «نکاح منعقد نمی‌شود مگر در حضور دو شاهدی که عاقل، آزاد، بالغ، مسلمان باشند. دو مرد یا یک مرد و دو زن باشند عادل باشند یا عادل نباشند. حتی مستحق حد قذف نیز باشند اشکال ندارد. و شهادت در باب نکاح شرط است. به خاطر روایت پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: بدون شهود هیچ نکاحی نیست.» (مرغینانی، الهدایه شرح بدایه المبتدی ۱۴۱۰ق: ۲۰۶/۱) از رسول اکرم وارد شده که فرمود: «نکاحی نیست مگر باشهود.» (سرخسی، المبسوط ۱۴۱۴ق: ۳۰/۵)

«نکاح مسلمانان منعقد نمی‌شود مگر اینکه دو شاهد آزاد، عاقل، مسلمان و مرد حضور داشته باشند یا یک مرد و دو زن حاضر باشند؛ خواه عادل باشند یا عادل نباشند.» (ابن همام، شرح فتح القدير ۳۱۵ق: ۳۵۱/۲)

طبق نظر احناف اشهاد در نکاح شرط صحت آن آه است. پس اگر بدون شهود عقد خوانده شود باطل است. است. (خلیل، شرح زاد المستقنع، ۱۰۸/۵) شافعی، حنفیه و حنابله متفق القولند که نکاح بدون شهود منعقد نمی‌شود و حنفیه حضور دو مرد یا یک مرد و دو زن را کافی می‌دانند. (مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسه ۱۴۲۷ق: ۲۶/۲)

ادله شرطیت اشهاد در نکاح نزد حنفیه

دلیل قرآنی برای لزوم اشهاد در نکاح وجود ندارد لذا احناف برای لزوم آن به روایات تمسک کرده‌اند.

احناف برای شرطیت اشهاد در نکاح به برخی روایات تمسک کرده‌اند.

دلیل اول: از پیامبر روایت شده که فرمود: نکاحی نیست مگر باشهود. از عایشه وارد شده که نکاح بدون ولی و دو شاهد عادل درست نیست. (ابوزهره، الاحوال الشخصیه ۱۳۶۸ق: ۵۲) اشکال این روایت آن است که این روایت توسط احمد و ابن منذر تضعیف شده بنابراین از نظر سند معتبر نیست. بلکه بعضی از محققین بیان کرده‌اند که در مورد لزوم اشهاد در نکاح هیچ

حدیث صحیحی از پيامبر اکرم صلی الله عليه و آله نقل نشده است. (خلیل، شرح زاد المستقنع، ۱۰۸/۵).

شیخ طوسی نیز در باره این روایت می نویسد: این روایت را باید یا حمل بر استحباب کرد یا آنکه حمل کرد بر آنکه نکاح در صورتی نزد حاکم و قاضی ثابت می شود که همراه با شهادت عادل باشد. (طوسی، تهذیب الاحکام ۱۴۰۷ق: ۲۵۵/۷)

صاحب جواهر نیز سند این روایت را غیر تام بلکه ضعیف می داند و در نتیجه فقط می توان استحباب را از آن

استفاده کرد نه بیشتر از آن یعنی نمی توان برای شرط اشهاد به آن تمسک کرد. (نجفی، همان،

۳۹/۲۹)

دلیل دوم: ابن عباس می گوید: پیامبر اکرم صلی الله عليه و آله فرمود: هر نکاحی که در آن چهار نفر حاضر نباشند، پس آن نکاح سفاح است. خابط، ولی و دو شاهد. (سرخسی، همان، ۳۱/۵)

دلیل سوم: شهادت در عقد ازدواج شرط است. بخاطر قول رسول خدا صلی الله عليه و آله: نکاحی بدون ولی و دو شاهد عادل نیست. و اگر نکاحی بدون این شرط منعقد شود باطل است. (عبدالمجید مطلوب، الوجیز فی احکام الاسرة الاسلامیة ۱۴۲۵ق: ۴۰)

دلیل چهارم: یکی دیگر از ادله‌ی که احناف برای لزوم اشهاد بیان کرده‌اند روایتی است که ترمذی نقل کرده است. کسانی که بدون بینة و شاهد خودشان را به نکاح دیگران در می آورند؛ آنان بغایایند. (ترمذی، جامع الترمذی ۱۴۲۰ق: ۲۶۶، ح ۱۱۰۳)

مبتهی بر همین ادله، فقهای احناف یک صدا می گویند اشهاد در نکاح شرط است با بیان چند نمونه از گفتارهای فقهای حنفی این بخش را به پایان می بریم.

یکی از شرائط نکاح شهادت (اشهاد) است. و جمهور علماء می گویند که اشهاد در جواز نکاح شرط است. (شیخ نظام و جماعة من علماء الهند الاعلام، الفتاوی الهندیة المعروف بالفتاوی العالمگیریة ۲۰۱۰م: ۲۹۵/۱)

نکاح مسلمین منعقد نمی شود مگر با حضور دو شاهد. (المرغینانی، همان، ۲۸۶/۲)

و شرط نکاح این است که دو شاهد مرد آزاد یا یک مرد آزاد و دوزن آزاده حضور داشته باشند که آنان مکلف باشند و قول هر دورا استماع کنند و باید بفهمند که نکاح در حال واقع شدن است. (حصکفی، درالمختار ۱۳۷۲ق: ۲/۲۷۲)

هنگام ایجاب و قبول حضور دو شاهد مسلمان، عاقل و بالغ ضروری است و هر دو ایجاب و قبول را بشنود. و این دو شاهد یا هر دو مرد باشند یا یک مرد و دو زن باشند و باید از عاقدین آشنا باشند. (عثمانی، مفتی فضیل الرحمن، اسلامی قانون، [نکاح، طلاق، ارث] ۱۹۸۹م: ۷۱) طبق فقه حنفی هنگام اجرای عقد شهادت شرط و لازم است. اگر عقد بدون شهادت جاری شود، فاسد خواهد بود اگر چه بعد از عقد و قبل از دخول شهادت تحقق یابد. (عبدالمجید مطلوب، الوجیز فی احکام الاسره الاسلامیه ۱۴۲۵ق: ۴۱)

نکاحی بدون شهود نیست پس شهادت شرط است. در مآل الفتاوی آمده است: اگر بدون شهود عقد کند، سپس شهود بر وجه خبر، خبر دهد جائز نیست مگر اینکه عقد در حضور شهود مجدد منعقد کند. (ابن نجیم، البحر الرائق فی شرح شرح الدقائق ۱۴۲۲ق: ۳/۱۲۴)

شرائط شاهد نزد احناف

الف: حریت:

احناف حریت شاهد را شرط دانسته و شهادت عبد را جایز نمی‌دانند. باورمندان به این نظریه برای بی اعتبار ساختن شهادت عبد به قیاس و آیات قرآنی استناد نموده‌اند، به این بیان که عبد را به کافر قیاس نموده و می‌گویند به خاطر رقیت، شهادت عبد دارای نقص است. بنابر این همانطور که شهادت کافر به خاطر کفرش نقص می‌شود شهادت عبد نیز به خاطر رقیتش نقص می‌شود.

دیگر اینکه خداوند در مورد عبید فرموده «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» (نحل/۷۵) شهادت، ولایت است. و عبد بر غیر ولایت ندارد. بنابر این رقیت اثری از آثار کفر است و او مثل فاسق از شهادت بازداشته شده است. (حصکفی، در المختار ۱۳۷۲م: ۲/۲۷۲؛ مرغینانی، همان، ۲۰۶/۱؛ جصاص، أحكام القرآن ۱۴۰۵ق: ۲/۲۲۳؛ رافعی قزوینی، المحرر

۲۰۰۵م: ۳۰۵/۲؛ نظام، الفتاوی الهندیة ۲۰۱۰م: ۲۹۵/۱؛ عثمانی، اسلامی قانون [نکاح، طلاق، ارث] ۱۹۸۹م: ۷۱)

ب: عقل

یکی دیگر از شرائط شاهد در عقد نکاح در فقه حنفیه عاقل بودن شاهد است بر همین اساس فقهای حنفی تصریح می کنند که شهادت مجنون پذیرفته نیست. (نظام، الفتاوی الهندیة ۲۰۱۰ق: ۲۹۵/۱؛ مرغینانی، همان، ۲۰۶/۱؛ محمدقدری باشا، الاحکام الشرعیة فی الاحوال الشخصية ۱۴۳۰ق: ۴۴/۱)

ج: بلوغ

شرط دیگری که احناف برای شاهد بیان نموده اند بالغ بودن شاهد است. زیرا خداوند در قرآن رد مورد شاهد می فرماید « وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ » (بقره/ ۲۸۲) به غیر بالغ رجل و رجال اطلاق نمی شود. و نیز حدیث قلم که تکلیف را از غیر بالغ برداشته دال بر این است که شاهد باید بالغ باشد (نظام، همان، ۲۹۵/۱؛ قرطبی، تفسیر القرطبی ۱۳۸۳ق: ۳۹۰/۳؛ محمد قدری باشا، همان، ۴۴/۱)

د: اسلام:

در فقه حنفیه مسلمان بودن شاهد در اشهاد نکاح یکی از شروط معتبر است و ظاهراً احناف در این مسئله اختلافی ندارند بنابر این اگر دو کافر شاهد نکاح زوجین مسلمان باشد عقد نکاح منعقد نمی شود. (نظام، همان، ۲۹۵/۱؛ مرغینانی همان، ۲۰۶/۱؛ زیلعی، تبیین الحقائق ۱۳۱۳ق: ۹۸/۲ و العنایة: ۱۹۷/۳)

در تئمه این بحث ذکر چند نکته خالی از لطف نیست.

۱. در مورد جواز شهادت ذمیین در نکاح ابی حنیفه و ابی یوسف با محمد و زفر اختلاف دارند ابوحنیفه و ابو یوسف آن را جائز می دانند ولی محمد و زفر جائز نمی دانند. (مرغینانی، همان، ۲۰۷/۱)

۲. حنفیه عدالت را در شهود نکاح شرط نمی دانند، و این نظر را چنین مستدل نموده اند که غرض از شهادت؛ اعلان است، اعلان همانطور که با حضور نیکان تحقق می یابد، با

حضور فاسقین نیز محقق می‌شود. و دیگر اینکه فاسق برای خود و برای کسی که در تحت ولایتش قرار دارد می‌تواند عقد انشاء کند پس بطریق اولی می‌تواند شهادت دهد. (مرغینانی، همان، ۲۰۶/۱؛ ابو زهره، الاحوال الشخصية ۱۳۶۸ق: ۵۵؛ مغنیه، الفقه على المذاهب الخمسة ۱۴۲۷ق: ۲۶/۲)

۳. از جهت زمانی حنفیه می‌گویند اشهاد باید هنگام قد باشد اگر بعد از عقد تا هنگامه دخول کسانی شاهد شوند کفایت نمی‌کند (جصاص، همان، ۶۱۳/۲؛ کاسانی، بدائع الصنائع ۱۴۰۶ق: ۲۵۲/۲).

اشهاد در طلاق

یکی از بحث‌های اختلافی بین امامیه و احناف در باب طلاق، اشهاد در طلاق است. در طلاق احناف قائل به اشهاد نیستند اما امامیه اشهاد را شرط می‌دانند.

دیدگاه فقه اهل بیت (ع) نسبت به اشهاد در طلاق

طبق مذهب امامیه یکی از شرائط و ارکان طلاق اشهاد است. این نظر در بین شیعه مورد اتفاق است.

شهادت در طلاق واجب است زیرا آیه شریفه دلالت بر وجوب شهادت دارد. اشهاد در طلاق در آیه به صیغه امر آمده است مادامی که قرینه‌ای براستحباب آن نباشد دلالت بر وجوب می‌کند، در اینجا نه تنها قرینه‌ای بر استحباب وجود ندارد بلکه قرائن متعددی دال بر وجوب آن موجود است. چون قبل از بیان «واشهدوا ذوی عدل منکم» (طلاق/۲) که دال بر وجوب اشهاد در طلاق است، اوامر متعددی در آیه اول و دوم سوره طلاق بیان شده است مانند «فطلقوهن لعدتهن»، «واتقوا الله ربکم»، «لاتخرجن من بیوتهن ولا تخرجن الا ان یتین بفاحشه مبینه وتلك حدود الله»، «واقیموا الشهادة لله» (طلاق/۱-۲) در تمام این موارد امر حمل بر همان معنای اصلی «وجوب» می‌شود لذا بدون قرینه نمی‌توان فقره اشهاد بر طلاق را براستحباب حمل کرد.

ادله شرطیت اشهاد در طلاق

شیعه برای لزوم اشهاد در طلاق به قرآن و روایات تمسک می‌کند. روایات شیعی در این مورد در حد مستفیضه است.

قرآن

درسوره طلاق آیه دوم صریحا ذکر شده است که دو شاهد باید باشند. «واشهدوا ذوی عدل منکم» (طلاق/۲)

با توجه به صراحت بیان قرآن نسبت به اشهاد در این آیه شریفه همگی پذیرفته‌اند بر اساس همین آیه اشهاد لازم است اختلاف که بین شیعه و احناف نسبت به مضمون آیه واقع شده، جای و محل شهادت است، زیرا نسبت به اشهاد در این آیه سه احتمال می‌تواند مطرح شود الف: اشهاد در طلاق لازم است ب: اشهاد در رجوع بعد از طلاق لازم است، ج: اشهاد هنگام مفارقت زن لازم است. از این سه احتمال شیعه اشهاد را به طلاق بر می‌گرداند ولی احناف اشهاد را به رجوع بر می‌گرداند.

محمد ابو زهره بعد از ذکر نظر جمهور فقهاء که اشهاد در طلاق را لازم نمی‌دانند در تائید دیدگاه شیعه می‌نویسد: «فقهای شیعه امامیه اثنا عشریه و اسماعیلیه می‌گویند طلاق بدون اشهاد عدلین واقع نمی‌شود. بدلیل «واشهدوا ذوی عدل منکم، وان اقيموا الشهادة لله ذلکم یوعظ به» امر به اشهاد بعد از ذکر انشاء طلاق و جواز رجوع آمده است. لذا مناسب است به هر دو برگردد... و اشهاد باعث هماهنگی بین انشاء ازدواج و پایان ازدواج می‌شود. همانطور که در انشاء نکاح حضور شاهدین شرط است در بهم زدن آن نیز اشهاد شرط است. و اگر در قانون مصر رأی برگزیده شود همین رأی باید باشد، پس برای وقوع طلاق نیز حضور دوشاهد عادل شرط است. (ابوزهره، الاحوال الشخصية ۱۳۶۸ق: ۳۶۸)

روایات

محمد بن فضیل از موسی بن جعفر علیه السلام-نقل کرده که به ابویوسف فرمود: دین بر اساس قیاس تو و قیاس اصحاب تو نیست. خداوند در کتاب خود امر کرده هنگام طلاق دو

شاهد بگیرد و شاهدین باید عادل باشند ولی در امر نکاح شهود را لازم ندانسته است. شما در جای که دوشاهد نیاز ندارد، به ضرورت شهادت قائل شدید اما در موردی که شاهد لازم است، آنجا شاهد را لازم نمی‌دانید.^۵ (حرعاملی، وسایل الشیعه ۱۴۰۹ق: ۲۹/۲۲)

محمد بن مسلم روایت کرده و گفته است: شخصی در کوفه خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: من زنم را بعد از اینکه از حیض پاک شد قبل از مجامعت طلاق دادم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آیا دومرد عادل شهادت دادند همانطور که خداوند امر کرده است؟ گفت: خیر امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: طلاق تو طلاق نیست.^۶ (کلینی، الکافی ۱۴۰۷ق: ۶۰/۶)

روایات رسیده از طریق اهل بیت علیهم السلام در این مسئله فراوان است و برای اطلاع از آن می‌کتب حدیثی مانند وافی و وسایل الشیعه کتاب طلاق مراجعه نمود.

فقه‌های شیعه با استناد به همین روایات بالاتفاق قائل به ضرورت اشهاد در طلاق هستند. برای نمونه به ذکر چند نمونه از گفتار فقه‌های شیعه در این جا اکتفا می‌کنیم.

شیخ صدوق در این زمینه می‌نویسد: «بدانید طلاق در صورتی واقع می‌شود که در حالت طهر طلاق داده شود و همچنین در حضور دو شاهد عادل در مجلس واحد با لفظ واحد طلاق داده شود» (صدوق، المقنع ۱۴۱۸: ۳۴۳)

سیدمرتضی ضرورت اشهاد در طلاق را یکی از فتاوی اختصاصی امامیه می‌داند. «تنها امامیه قائل است که شهادت عدلین در وقوع طلاق شرط است. بدون شهادت طلاق واقع نمی‌شود. بقیه فقهاء با این امر مخالفت کرده‌اند.» (سید مرتضی، الانتصار ۱۴۱۵ق: ۱۲۷)

سیوری می‌نویسد: «نزد ما (فقه‌های امامیه) اشهاد در وقوع طلاق شرط است، زیرا ظاهر امر همین را اقتضاء می‌کند، و امر شرعا دلالت بر وجود دارد مگر اینکه دلیلی دلالت کند که بر ندب دلالت می‌کند. (سیوری، همان، ۳۳۶/۲)

شرائط شهادت

وحدت از جهت زمان و مکان

اگر شاهدین یکی بعد از دیگر نسبت به طلاق شهادت دهند و برای شهادت یک جا جمع نشوند این طلاق واقع نمی‌شود. اگر دو مرد یکی بعد از دیگری شهادت دهند و هر دو باهم در یک مجلس شهادت ندهند طلاق اثبات نمی‌شود. (طوسی، النهایه فی مجرد الفقه والفتاوی ۱۴۰۰:ق: ۵۱۰؛ سیوری، کنزالعرفان ۱۴۲۲:ق: ۳۳۶/۲)

شناخت شاهد نسبت به مطلقه

یکی از شرائط شهادت این است که شاهد مطلقه را بشناسد. و برخی از فقهاء شناخت تفصیلی را لازم می‌دانند. شیخ طوسی در نهایه می‌نویسد: «زمانی که اراده طلاق کند، بگوید فلانی طالق است یا بسوی زوجه اشاره کند، بعد از اینکه شهود بدانند که آن زن زوجه مطلق است طلاق واقع می‌شود» (طوسی، النهایه ۱۴۰۰:ق: ۵۱۰)

شرائط شاهد

برای اینکه شهادت شاهد پذیرفته شود فقهاء شرائطی را با استفاده از آیات و روایات بیان کرده‌اند.

الف: شرایط عمومی تکلیف مانند عقل و بلوغ،

ب: مرد بودن شاهدین طلاق

یکی از شرائط شاهد در طلاق مرد بودن است و شهادت زن در طلاق پذیرفته نمی‌شود. (سیوری، کنزالعرفان ۱۴۲۲:ق: ۳۳۶/۲؛ بحرانی، الحقائق الناضرة ۱۳۷۹:ق: ۲۵۱/۲۵)

ج: عادل بودن شاهدین طلاق

مشهور در فقه اهل بیت عدالت شاهد در طلاق است لذا شهادت فاسق قابل قبول نبوده و در صورت شهادت فاسق طلاق صورت نمی‌گیرد. (سیوری، التتبیح الرابع لمختصر الشرائع ۱۴۰۱:ق: ۳۱۵-۳۱۶؛ حلی، ایضاح الفوائد ۱۳۸۹:ش: ۳۱۳/۳)

محقق بحرانی در این رابطه می‌نویسد: «مشهورین اصحاب این است که در شاهدین

عدالت شرط است. ظاهر آیه نیز بر آن دلالت دارد آنجا که می‌فرماید: «دو عادل از بین شما شاهد طلاق باشد» (طلاق/۲) تقریب استدلال این است که آیه خطاب به مسلمین است. لذا اسلام را می‌شود از «منکم» استفاده کرد. اما اعتبار عدالت یک امر زائدی است علاوه بر اسلام، و مجرد اسلام کافی نیست. همانطور که جمله‌ی از اعلام همین نظر را دارند. (بحرانی، الحدائق الناظرة ۱۴۱۰ق: ۲۵۱/۲۵)

در وسائل الشیعة حر عاملی در رابطه با عدالت شاهد باب مستقلى گشوده و در آن چندین روایت دال بر عدالت شاهد ذکر نموده است.

بعضی از فقهای شیعه عدالت را برای شاهد شرط نمی‌دانند و مسلمان بودن را کافی می‌دانند. چنانچه شیخ درنهایه می‌نویسد: «اگر دو شاهی که ظاهراً مسلمان هستند، شهادت ندهند طلاق واقع نمی‌شود. (طوسی، النهایه ۱۴۰۰ق: ۵۱۰)

دیدگاه فقه حنفی نسبت به اشهاد در طلاق

چنانچه گذشت امامیه بالاتفاق به ضرورت اشهاد در طلاق قائل هستند. اما در مقابل مذاهب اربعه اهل سنت بخصوص مذهب احناف اشهاد در طلاق را شرط ندانسته‌اند. لذا احناف در کتب فقهی‌شان بحث و مباحثی تحت عنوان اشهاد در طلاق ندارند. با این حال بیان چند مطلب در رابطه با شرط اشهاد در طلاق لازم به نظر می‌رسد.

۱. مسئله اشهاد در طلاق یک مسئله اختلافی بین شیعه و سنی است نه این که اختلافی بین مذاهب اسلامی باشد. لذا تمام اهل سنت می‌گویند اشهاد در طلاق شرط نیست؛
۲. البته از میان اهل سنت ظاهریه نظر شیعه را برگزیده و اشهاد در طلاق را لازم می‌شمارند چنان که ابن حزم اندلسی ظاهری به این مطلب تصریح می‌کند، (ابن حزم، المحلی، ۶۱۳/۱۱) و نیز برخی از فقهای معاصر اهل سنت متمایل به شرطیت اشهاد در طلاق شدند دکتر دسوقی در این زمینه می‌گوید: «در این زمان ضرورت دینی تقاضا می‌کند که ما در فقه طلاق یک اعاده نظر و تغییر روی‌کردی داشته باشیم، و این تغییر روی‌کرد هیچ گاه موجب خروج از احکام ثابت دینی نخواهد بود. و در این تغییر روی‌کرد باید به وجوب

اشهاد در طلاق و رجعت قائل شویم... (در آیه کریمه) امر به اشهاد دلالت بر وجوب می‌کند و شامل طلاق و رجعت هر دو می‌شود اگرچه رأی جمهور برخلاف آن است. رأی جمهور مناسب با عصر خود بوده اما در عصر ما که وضعیت فکری، اجتماعی، اقتصادی حتی دینی کاملاً با آن عصر فرق کرده است لذا اخذ رأی جمهور شایسته نیست، و عدول از رأی جمهور هیچ‌گونه مخالفتی بانص قطعی نخواهد بود» (دسوقی، حکم الاشهاد علی الطلاق و الرجعة، مجله منبر الاسلام ۱۴۳۰ق: ۸۷/۳-۸۸)

۳. اهل سنت طلاق را از حیث اجرا به دو قسم طلاق بالقول و طلاق بالکتابه تقسیم نموده‌اند در طلاق بالقول شهادت را لازم نمی‌دانند اما در طلاق بالکتابه شهادت را لازم می‌شمارند چنانکه ابن قدامه در این رابطه می‌نویسد: «طلاق به صورت مکتوب درست نیست مگر اینکه با شاهد عادل باشد.» (ابن قدامه، المغنی ۱۴۰۵: ۸/۴۱۵)

۴. خداوند در قرآن در مورد شهادت در طلاق می‌فرماید: «واشهدوا ذوا عدل منکم...» (طلاق/۲) در این که مرجع ضمیر «اشهدوا» چیست؟ سه احتمال می‌تواند مطرح شود یک مرجع ضمیر طلاق است دو مرجع ضمیر رجعت بعد از طلاق سه مرجع ضمیر هنگام و زمان فرقه و جدایی است، از این سه احتمال احتمال سوم مطرود است. شیعه با توجه به قراین قرآنی موجود در همین آیات سوره طلاق و روایات رسیده از طریق اهل بیت ع احتمال اول را برگزیده است، در مقابل اهل سنت احتمال دوم را انتخاب نموده‌اند البته برخی از اهل سنت نظر شیعه را در این مسئله ترجیح می‌دهند احمد شاکر از نویسندگان و علمای معاصر اهل سنت در این رابطه می‌نویسد: «امر به اشهاد بر وجوب دلالت می‌کند و به طلاق و رجعت هر دو بر می‌گردد. زیرا وجوب مدلول امر حقیقی است، و به غیر وجوب منصرف نمی‌شود مگر در صورت وجود قرینه و اینجا قرینه‌ای وجود ندارد؛ زیرا طلاق عمل استثنائی است که فقط مرد این عمل را انجام می‌دهد چه زن موافقت کند یا نکند. و حقوق مرد و زن هر دو در میان‌اند. و این خوف وجود دارد که یکی از آنان انکار کند و شهادت شهود این انکار را دور می‌کند و برای هر کدام حقش را ثابت می‌کند. لذا اگر کسی بر طلاق شاهد بگیرد و طلاق دهد، طلاقش طبق مأموریه است اما اگر چنین

نکند از حد خداوند تجاوز کرده است؛ در نتیجه عملش باطل می‌شود و آثار طلاق بر آن مترتب نمی‌شود. (شاکر، نظام الطلاق فی الاسلام، ۸۰)

از دیگر افراد می‌توان به عمران بن حصین، ابن عباس، عطاء، ابن جریج، ابن حزم اشاره نمود که رأی و نظر شیعه را در رابطه با اشهاد در طلاق برگزیده‌اند (طبری، تفسیر طبری، ۸۸/۲۸؛ سیوطی، الدرالمشور ۱۴۱۴ق: ۲۳۲/۶؛ جصاص، همان، ۴۵۶/۳؛ ابی داود، سنن ابی داود حدیث ۲۱۸۶؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم ۱۳۶۷ش: ۳۷۹/۴)

نتیجه

در تحقیق حاضر مسئله اشهاد در نکاح و طلاق از نگاه فقه امامیه و حنفیه مورد بررسی قرار گرفت. اشهاد در نکاح و طلاق مورد اختلاف بین فقه امامیه و فقه حنفیه است. طبق فقه اهل بیت علیهم السلام اشهاد در نکاح شرط نیست ولی در فقه احناف اشهاد شرط دانسته شده است. و در مقابل از نگاه فقه اهل بیت علیهم السلام اشهاد در طلاق شرط بوده و بدون اشهاد طلاق صورت نمی‌گیرد ولی در فقه احناف چنین شرطی وجود ندارد و بدون اشهاد نیز طلاق واقع می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

.....

^۱ : ان الدین لیس بقیاس کقیاسک و قیاس اصحابک، ان الله امر فی کتابه بالطلاق و اکد فیه بشاهدین ولم یرض بهما الا عدلین، و امر فی کتابه التزوید و اھمله بلاشھود، فاتیم بشاهدین فیما ابطال الله، و ابطالتم شاهدین فیما اکد الله عزوجل...

٢ : عن زرارة ((قال: سئل ابو عبدالله عليه السلام عن الرجل يتزوج المرأة بغير شهود فقال: لا بأس بتزويج البتة فيما

بينه وبين الله انما جعل الشهود في تزويج البتة من اجل الولد ولولا ذلك لم يكن به بأس))
٣ : وما رواه في الكافي عن حفص بن البختري، في الصحيح ((عن ابي عبدالله عليه السلام في الرجل يتزوج بغير بينة؟ قال: لا بأس))

٤ : عن حنان بن سدير عن مسلم بن بشير ((عن ابي جعفر عليه السلام قال: سألته عن رجل تزوج امرأة ولم يشهد فقال: اما فيما بينه وبين الله عز وجل فليس عليه شيء، ولكن ان اخذه سلطان جائر عاقبه.))
٥ : ان الدين ليس بقياس كقياسك وقياس اصحابك، ان الله امر في كتابه بالطلاق واكد فيه بشاهدين ولم يرض بهما الا عدلين، وامر في كتابه التزويج واهمله بلاشهود، فاتيتم بشاهدين فيما ابطال الله، وابطلتم شاهدين فيما اكد الله عز وجل...
٦ : وروى محمد بن مسلم قال: قدم رجل الى امير المؤمنين عليه السلام بالكوفة فقال: اني طلقت امراتي بعد ما طهرت من محيضها قبل ان اجامها، فقال امير المؤمنين عليه السلام: اشهدت رجلين ذوى عدل كما امرك الله؟ فقال: لا. فقال: اذهب فان طلاقك ليس بشيء.

کتابنامه

.....

القرآن الكريم

١. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور، السرائر، مؤسسه نشر اسلامي، قم، بی تا.

٢. ابن حمزه طوسی، محمد بن علی، الوسيلة الى نيل الفضيلة، قم، مكتبة آية الله العظمى مرعشي نجفی، چ. اول، ١٤٠٨ ق.
٣. ابن عابدين دمشقی، محمد امين، حاشیه رد المحتار شرح تنوير الابصار، دار الفكر، بيروت، چ. اول، ١٩٩٤ م.
٤. ابن عدوی، مصطفى، احكام الطلاق في الشريعة الاسلامیة، مكتبة ابن تیمیة، القاهرة، چ. اول، ١٤٠٩ ق.
٥. ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغة، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، مكتب الاعلام الاسلامی، قم، ١٤٠٤ ق.
٦. ابن كثير دمشقی، اسماعيل، تفسير القرآن العظيم، موسسه مطبوعاتي اسماعيليان، قم، ١٣٦٧ ش.
٧. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، دار لسان العرب، بيروت، چ. اول، ١٩٨٠ م.
٨. ابن نجيم حنفی، ابراهيم بن محمد، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، دارالمعرفة، بيروت، چ. سوم، ١٩٩٣ م.
٩. ابن همام حنفی، محمد بن عبدالواحد، شرح فتح القدير، مطبعة الاميریة، مصر، چ. اول، ١٣١٥ ق.
١٠. ابني قدامه مقدسی، موفق الدين وشمس الدين، المغنی والشرح الكبير، بيروت، دارالفكر، چ. اول، ١٤٠٤ ق.
١١. ابوزهره، محمد، الاحوال الشخصية، دارالفكر العربي، بيروت، چ. سوم، ١٣٦٨ ق.
١٢. انيس ابراهيم - وآخرون، المعجم الوسيط، استانبول، مكتبة الاسلامیة، چ. دوم، ١٣٩٢ ق.
١٣. بحرانی، يوسف، الحقائق الناضرة في احكام العترة الطاهرة، دارالكتب الاسلامیة، قم، ١٣٧٩ ق.
١٤. بدران، ابوالعينين، احكام الزواج والطلاق في الاسلام، مصر، مطبعة دارالتأليف، چ. دوم، ١٩٦١ م.

۱۵. ترمذی، محمد بن عیسی، جامع الترمذی، تحقیق: صالح بن عبدالعزيز آل شیخ، دارالسلام، الرياض، چ. اول، ۱۴۲۰ق.
۱۶. جصاص، أحمد بن علي، أحكام القرآن، تحقیق: محمد صادق قمحاوي، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۵ق.
۱۷. حافظیان بائلی، ابوالفضل، رسائل فی داریه الحديث، دارالحديث، قم، چ. اول، ۱۴۲۵ق.
۱۸. حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، تحقیق: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، چ. اول، ۱۴۰۹ق.
۱۹. حصکفی، علاءالدین، در المختار، دارالطباعة، مصر، ۱۳۷۲م.
۲۰. حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیرروح البیان، دارالفکر، بيروت. بی تا.
۲۱. حلی، محمد بن حسن، ایضاح الفوائد، مؤسسه اسماعیلیان، چ. اول، ۱۳۸۹ق.
۲۲. خلّاف، عبدالوهاب، احکام الاحوال الاشخصیه فی الشریعه الاسلامیه، دارالقلم للنشر والتوزيع، کویت، چ. دوم، ۱۴۱۰ق.
۲۳. خلیل، احمد بن محمد، شرح زاد المستقنع، المكتبة الشاملة.
۲۴. دبوسی حنفی، عبيدالله بن عمر، تقويم الادله، المكتبة العصرية، بيروت، چ. اول، ۱۴۲۶ق.
۲۵. دسوقي، محمد، حكم الاشهاد على الطلاق والرجعة، مجله منبرالاسلام، السنة ثمانية و ستين، ربيع الاول ۱۴۳۰ق.
۲۶. راغب اصفهانی، حسين، المفردات الفاظ القرآن، کتابفروشی مرتضوی، قم. چ. دوم، ۱۳۶۲ش.
۲۷. رافعی قزوینی، عبدالکریم بن محمد، المحرر، دارالکتب العلمیه، بيروت، چ. اول، ۲۰۰۵م.
۲۸. زحیلی، وهبة، الفقه الاسلامی وادلتہ، دارالفکر المعاصر، بيروت، چ. چهارم، ۱۴۱۸ق.
۲۹. زرکشی، محمد بن عبدالله، خبایا الزوايا، دارالکتب العلمیه، بيروت، ۱۹۹۶م.

۳۰. زمخشری، محمود بن عمر، اساس البلاغه، تحقیق عبدالرحیم محمود، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۰۲ق.
۳۱. زیلعی حنفی، عثمان بن علی، تبیین الحقائق، مطبعة الكبرى الأميرية، قاهرة، چ.اول، ۱۳۱۳ق.
۳۲. سرخسی، محمد بن احمد، المبسوط، دارالکتب العلمیه، بیروت، چ.اول، ۱۹۹۳م.
۳۳. سلیم، عمرو عبدالمنعم، الجامع فی أحكام الطلاق وفقهه وادلته، دارالضیاء
۳۴. سید مرتضی، مسائل الناصریات، تحقیق: مرکز البحوث والدرسات العلمیه، رابطه الثقافیه العلاقات الاسلامیه، تهران، ۱۴۱۷ق.
۳۵. سیدمرتضی، الانتصار، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۵ق.
۳۶. سیوری، مقداد بن عبدالله، التتبیح الرابع لمختصر الشرائع، تحقیق سید عبداللطیف حسینی کوه‌کمری، مکتبه آیه الله مرعشی، قم، چ.اول، ۱۴۰۱ق.
۳۷. سیوری، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان، مجمع العالمی للتقريب بين المذاهب الاسلامیه، تهران، چ.اول، ۱۴۲۲ق.
۳۸. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر الماثور، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۳۹. شاکر، احمد محمد، نظام الطلاق فی الاسلام، منشورات مکتبه السنه بالقاهره، قاهره، بی.تا.
۴۰. شربینی، محمد، مغنی المحتاج الی معرفه معانی الفاظ المنهاج، مکتبه مصطفی البابی الحلبي، مصر، ۱۳۷۷ق.
۴۱. صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چ.دوم، ۱۴۱۳ق.
۴۲. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، المقنع، موسسه الامام الهادی، قم، ۱۴۱۸ق.
۴۳. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، الهدایه، موسسه الامام الهادی، قم، ۱۴۱۸ق.
۴۴. طوسی، محمد بن حسن، التهذیب، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۴۰۷ق.

٤٥. طوسى، محمد بن حسن، الخلاف، موسسه نشر اسلامى، قم، ١٤١٧ق.
٤٦. طوسى، محمد بن حسن، النهاية فى مجرد الفقه والفتاوى، دارالكتاب العربى، بيروت، ج.دوم، ١٤٠٠ق.
٤٧. عاملى، زين الدين بن على، الرعاية لحال البداية فى علم الدراية، بوستان كتاب، قم، ج.اول، ١٤٢٣ق.
٤٨. عاملى، زين الدين بن على، مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام، مؤسسه معارف اسلامى، قم، ج.اول، ١٤١٣ق.
٤٩. عثمانى، مفتى فضيل الرحمن، اسلامى قانون (نكاح، طلاق، ارث) دارالاشاعت، كراچى، ١٩٨٩م.
٥٠. فخررازى، محمد بن عمر، مفاتيح الغيب، دارالفكر، بيروت، ١٩٨١م.
٥١. فراهيدى، خليل بن احمد، ترتيب كتاب العين، ترتيب و اعداد: حسن بكائى، موسسه النشر الاسلامى، قم، ج.اول، ١٤١٤ق.
٥٢. فيومى، احمد بن محمد، مصباح المنير فى غريب الشرح الكبير، منشورات دارالهجره، قم، ج.دوم، ١٤١٤ق.
٥٣. قاسمى، جمال الدين، الاستتناس لتصحيح أنكحة الناس، تحقيق: على حسن على عبد الحميد، دار عمار، عمان، ج.اول، ١٤٠٦ق.
٥٤. قدرى باشا، محمد، الاحكام الشرعية فى الاحوال الشخصية، و شرحه لمحمد زيد الايبانى - محمد احمد سراج - على جمعه محمد، دار السلام، قاهره، ج.دوم، ١٤٣٠ق.
٥٥. قرطبي، محمد بن احمد، تفسير القرطبي، تحقيق: أحمد بردوني - إبراهيم أطفيش، دار الكتب المصرية، القاهرة، ج.دوم، ١٣٨٤ق.
٥٦. كاسانى حنفى، ابوبكر بن مسعود، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، دارالكتب العلمية، بيروت، ج.دوم، ١٤٠٦ق.

۵۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، دار الکتب الإسلامية، تهران، چ. چهارم، ۱۴۰۷ق.
۵۸. ماوردی، علی بن محمد، الحاوی الکبیر، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۵۹. مرغینانی، علی بن ابی بکر، الهدایة شرح بدایة المبتدی، دارالکتب العلمیة، بیروت، چ. اول، ۱۴۱۰ق.
۶۰. مطلوب، عبدالمجید محمود، الوجیز فی احکام الاسرة الاسلامیة، موسسه المختار، قاهرة، چ. اول، ۱۴۲۵ق.
۶۱. معین، محمد، فرهنگ معین، مؤسسه امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ش
۶۲. مغنیة، محمدجواد، الفقه علی المذاهب الخمسة، تحقیق: سامی الغریری، موسسه دارالکتب الاسلامی، چ. سوم، ۱۴۲۷ق.
۶۳. مولانا شیخ نظام وجماعه من علماء الهند الاعلام، الفتاوی الهندیة المعروف بالفتاوی العالمگیریة، دارالکتب العلمیة، بیروت، چ. دوم، ۲۰۱۰م.
۶۴. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، تحقیق: محمود قوچانی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چ. هفتم، ۱۳۶۲ش.
۶۵. نسفی، عبدالله بن احمد، کنزالدقائق فی الفقه الحنفی، تحقیق: سائدبکتاش، دار البشائر الاسلامیة - دار السراج
۶۶. یعقوبی اصفهانی، سیف الله، نظام الطلاق فی الشریعة الاسلامیة الغراء، موسسه امام صادق، قم، چ. اول، ۱۴۱۴ق.
۶۷. یمنی، ابی بکر حداد، تفسیر الحداد، تحقیق: محمدابراهیم یحیی، دارالمدار الاسلامی، بیروت، چ. اول، ۲۰۰م

اشهاد درنكاح و طلاق از نگاه فقه اهل بيت عليهم السلام و فقه حنفيه □ ۱۶۳
